

# نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.  
الف پنجشنبه هر هفته در [gerishna.com](http://gerishna.com) منتشر می شود.  
الف شماره ۷۴۱ همزمان با جلسه ۸۴۱ انجمن منتشر شد.  
این شماره الف ۱۳۹۴/۴/۱۱ در گراش منتشر شده است.  
آثار خود را به ایمیل [gerash@gmail.com](mailto:gerash@gmail.com) برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان  
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.  
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

(۱)

ارمغان یعنی تو...  
وقتی ایستاده می‌نگری  
نگاهت که می‌کند  
کودک عشق  
کلاه از سرش  
می‌افتد.

(۲)

آفتاب گردان هم  
از خورشید روی برمی‌گرداند  
برای دیدن تو

(۳)

مهم این نیست که تو زیبا نیستی  
مهم این است  
که لبخند  
به همه مردم شهر  
می‌آید.

(۴)

با تو ریاضی هم آسان می‌شود  
نگاه تو حاصل تمام مسائل است  
بدون تو معادلات مجهول می‌شود  
هر چه هست و نیست برایم تداعی توست  
با تو ریاضی همان ادبیات می‌شود

(۵)

دردهایم را  
اگر در کوه هم فریاد زخم  
عاقبت  
خواهد شکست

(۶)

تو انگار دیار منی  
دور که شوم از تو  
شکسته می‌شود  
نماز دلم

(۷)

با سه تار موی تو  
سازها می‌توان زد  
زلف بر باد بده  
شوری دوباره به پا کن

تا تو را می بینمت این قلب ریزش می کند  
چون بتن وقتی همش حمل فشارش می کند

گفتمت با من بمان؛ گفتمی چرا؟ حالا ببین  
چون ستون لاغری، قدم کمانش می کند

این دغل بازی که تو در پی گرفتی، عشق نیست  
مکتب عشق و جنون کی امر پیچش می کند؟!

در فیزیک این چیزها را خوانده ام، اما هنوز  
مانده ام بر جان من، از تو چه تابش می کند!

این تنش هایی که از دوری تو بر من رسید  
صد یک آن را به من تانسور کرنش می کند!

لحظه ای که فکر تو از ذهن من رد می شود  
حال خوش از تو به من گویی که شارش می کند

این تن بی دست و پا و قس علی هذا شده  
گر تو دستورش دهی، از صفر رویش می کند

در دیاگرام دلم خطی بدیدم، معنی اش  
بیت آخر آمده؛ آنجا سفارش می کند:

با نگاهت روی من خط شناسایی بکش  
ورنه خوش این کار را ماشین خط کش می کند!

مهدی فتاحی



## Song

My heart, my dove, my snail, my sail, my  
milktooth, shadow, sparrow, fingernail,  
flower-cat and blossom-hedge, mandrake  
root now put to bed, moonshell, sea-swell,  
manatee, emerald shining back at me,  
nutmeg, quince, tea leaf and bone, zither,  
cymbal, xylophone; paper, scissors, then  
there's stone—Who doesn't come through the door  
to get home?

سینتیا زرین (متولد ۱۹۵۹ در نیویورک)  
تحصیل کرده‌ی دانشگاه‌های هاروارد و  
کلمبیاست. او علاوه بر سه کتاب شعر،  
چندین کتاب کودک و غیر داستانی نیز  
منتشر کرده است، و عضو تحریریه‌ی  
مجله‌ی معتبر نیویورکر است.

## Cynthia Zarin

## ترانه

قلب من، قمری من، حلزون ام، بادبان ام،  
دندان شیری ام، سایه، گنجشک، ناخن،  
گره-گلی، چتر شکوفه، ریشه مهرگیاه  
که زیر تخت گذاشته، صدف، ریزموج،  
گاو دریایی، زمردی که به من می‌تابه،  
جوز، به، برگ و ساقه چای، سنتور،  
سنج، زیلوفون؛ کاغذ، قیچی، و بعد هم  
سنگ - کی از در رد نمی‌شه  
تا برسه خونه؟

سینتیا زرین / ترجمه: مسعود غفوری



## ماجرای دکتر ارنست: این قسمت ماهی گیری

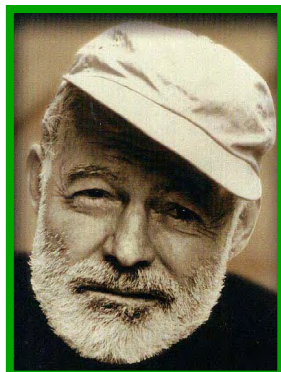
فراهم کرد. او در سال ۱۹۲۷ با دختر ثروتمندی به نام پائولین فایفر آشنا شد و با درک کامل از وضعیت موجود، «فایتر» خود را به تور انداخت. اما در نهایت با ریخته شدن پولکی های ماهی گلی ارنست، این ازدواج نیز بعد از سیزده سال خاتمه پیدا کرد.

صید سوم ارنست زمانی اتفاق افتاد که موج انتقادات از او به خاطر علاقه زشت‌اش به پول دختر مردم بالا گرفته بود. اما ارنست برای این که ثابت کند چشم طمع به پول همسران خود نداشته، ازدواج سوم‌اش را با یک دختر روزنامه‌نگار بدبخت‌تر از خودش به نام مارتا گلهورن ترتیب داد. اما این فقط یک شانتاژ رسانه‌ای بود و آن‌ها تنها پنج سال در کنار هم زندگی کردند؛ چراکه با این وضعیت گرانی و اجاره، پول حق‌التحریر - که تازه اگر هم بدهند - مگر چقدر می‌شود که بشود یک زندگی را چرخاند؟

واقعیت‌اش این بود که ارنست دیگر از سنگ گاز می‌گرفت؛ دختر خوب گیر نمی‌آمد و پولی هم در بساط نداشت. اما باز هم در این وضعیت دست از نهضت خود برنداشت و برای چهارمین بار در سال ۱۹۴۶ با دختری به نام مری ولش ازدواج آسان کرد و به بی‌پولی‌اش گفت: «ولش».

اما در این مدت نیز یک همدم و مونس دیگر داشت. «عمو ویلی» که البته عموی ارنست نبود بلکه نام گربه‌اش بود، یازده سال عاشقانه در کنار ارنست مورد نوازش قرار گرفت تا این که روزی تصادف کرد و بعد از این که هردو پای او دچار شکستگی شد و ارنست تاب زجر کشیدن او را نداشت با تفنگ دولول ساچمه‌زن خود او را از پا درآورد.

ارنست که بعد از این اتفاق به «دولول ساچمه‌زن» معروف شده بود، دچار عذاب وجدان شدیدی شد. مدتی بعد او با همین تفنگ خودکشی کرد و روح پیرمرد دریا در ۲ ژوئیه ۱۹۶۱ در کنار عمو ویلی آرام گرفت. همان جا بود که شاعر گفت: «ارنست که زن می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه ساچمه‌زن ارنست گرفت؟»



تقویم این هفته اختصاص دارد به زندگی یک نویسنده آمریکایی که در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمد و با نوشتن کتاب «پیرمرد و دریا» در سال ۱۹۵۴ جایزه نوبل ادبی را دریافت کرد: ارنست همینگوی. کسی که بیشتر از این که یک نویسنده باشد، یک ماجراجو و ماهی گیر بود. خانواده دکتر ارنست به جهت زندگی در شمال میشیگان آمریکا اولین جرقه‌های علاقه‌مندی به ماهی گیری و دریا را در او بوجود آوردند. در جوانی به خدمت ارتش درآمد و در آنجا با شرکت در دو جنگ جهانی اول و جنگ داخلی اسپانیا در ۸ ژوئیه ۱۹۱۸ به درجه جانبازی نائل آمد. در میان سالی نیز با سفر به قاره‌های مختلف به شکار و ماهی گیری پرداخت.

اما وجه دیگر ماجراجویی و ماهی گیری ارنست در تعدد زوجینی بود که او برگزید. در سال ۱۹۲۱ اولین تور خودش را به دریای عاشقی انداخت و با هدلی ریچاردسن که به تازگی پدر پول‌دارش را از دست داده بود ازدواج کرد. آن‌ها آنقدر عاشق هم‌دیگر بودند که پاریس را برای زندگی انتخاب کردند؛ اما زندگی در پاریس خرج داشت و ارنست که شش سال از سهم ارث پدری هدلی برای گذران زندگی استفاده کرده بود و حالا تور ماهی گیری‌اش رسماً پاره شده بود، یک‌شب به همسرش گفت: «امشب تب پول را جدی بگیریم / بی‌پولی یک‌ریز را جدی بگیریم» و در ادامه اشاره داشت به روح مرحوم پدر زن‌اش که سخت از این وضعیت آزاده خاطر است: «پدر، از این بودن از تکرار خسته‌است / خمیازه مادر را جدی بگیریم» که قسمت دوم اشاره به نگاه سرد مادر زن‌اش سر میز شام دیشب داشت؛ چراکه ایشان بعد از مراسم خواستگاری دخترش، کلی پز آن را به در و همسایه داده بود که: «دامادم اگر چه بیکار است ولی نه معتاد و نه حتی کچل است» ولی حالا مایه آبروریزی بود.

این شد که آن‌ها از هم جدا شدند و ارنست مقدمات ازدواج دوم را



## مراچه شده که فیلم هندی شاید بتواندم؟

بیشتر شبیه متنهای رادیویی بود و با جمله پایانی بی شباهت به بیانیه‌های (بووووووققققق) نداشت. رهنورد سعی در نوشتن یک داستان با تم «زندگی پشت چراغ قرمز» را داشت که با پرداختن به چند طرح و بدون بسط و گسترش هیچ کدام عملاً در حد همان طرح مانده بود.

با صحبت در مورد طرح‌های ممکن در این داستان قرار شد که خانم رهنورد برای داستانی کردن متن تلاش کند.

سر خط می‌ریم تو وات‌ساپ انجمن ببینیم چه خبره؟! اونجا همه همه چیز امن و امان است و کسی حال نقد ندارد.

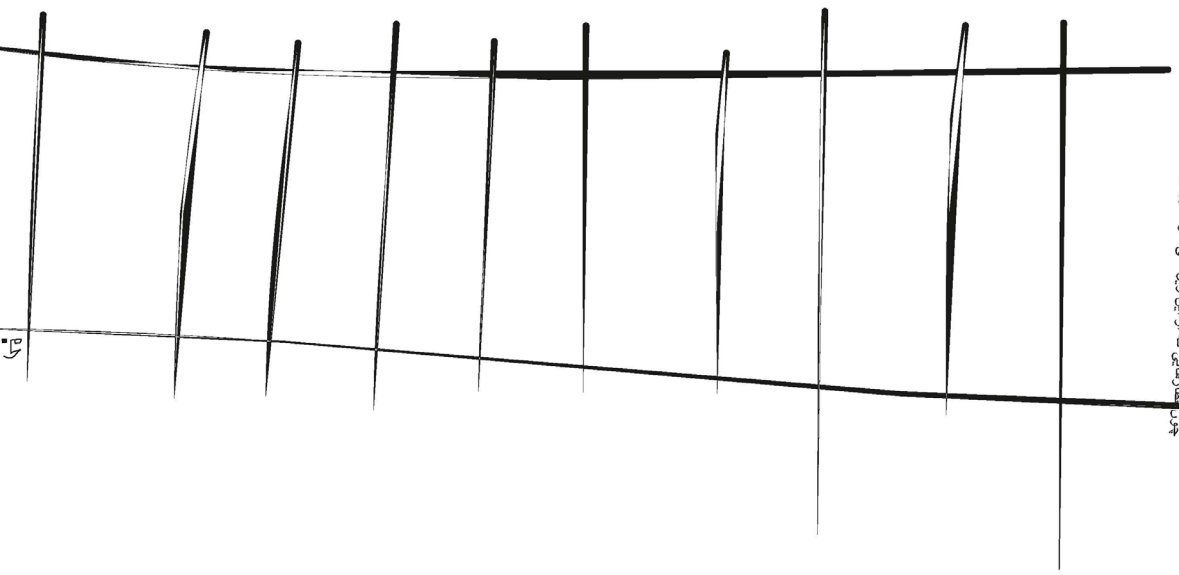
علی اکبر شاه محمدی صبح جمعه بود که گفت: اگر سه چهارتا از گزارش جلسه‌های فروردین ماه رو با گزارش‌های این هفته‌های اخیر مقایسه کنیم، می‌بینیم از یک سری گزارش‌های بامزه و جذاب و داستان گونه به گزارش جلسه‌هایی خشک و معمولی می‌رسیم. آخه چرا؟! رضا، تو چت شده؟ آهان؟! تو دیگه خیلی بی‌رحمی، می‌فهمی؟ خیلی... با این دیالوگ‌هایی که شاه محمدی گفت بخصوص اون آخری هاش آدم مجبور میشه بره فیلم هندی نیگاه کنه تا شاید قلقلکی به احساسات و عواطفش بیاد و فرجی در گزارش نویسنده این حقیر حادث بشه. (آدم و مجبور به چه کارایی می‌کنن...)

حوریه رحمانیان درباره شعر و گرافی خواجه پور گفت: به هر حال حرف چ اون نقاط رو در دل خودش داره. راستی شعرو گرافی هیچ شما منو یاد مجسمه هیچ از پرویز تناولی می‌ندازه.

سمیه کشوری، ریحانه رهنورد، علی اکبر شاه محمدی، فرهاد شاه محمدی، محمد خواجه‌پور، مسعود غفوری، فاطمه یوسفی، محمود غفوری حاضرین این جلسه بودند.

شعر «از/به» اثر محمد خواجه‌پور نقد شد. همین اول بگم از، به نیست و آن ممیز نشان از یا دارد. (یا این یا اون) «تفاوت» هم در معنای تفاوت شکلی کلمات به کار رفته و هم تفاوت آن کلمه در قالب زمان، خیلی خودتون رو درگیر درک این قسمت نکنین. (راستش من هم همان زمانی که مسعود غفوری توضیح می‌داد، احساس می‌کردم یه چیزایی دارم می‌فهمم ولی حالا که می‌خوام بنویسم...) نسخه دوم زندگی، نیست، کار با فضای مجازی (کامپوتر و اینترنت و...) عین واقعیت زندگی است و مجازی در کار نیست و اگر مجاز دیگری نیز مد نظر باشد باز قسمتی از زندگی است و آنقدر در هم تنیده است که جدا شدن نیست. تازگی مثل لفل تند روی همه جا است، در برهه‌ای از زمان که سرعت ابداع و اختراعات و تغییر و تحولات اجتماعی نوع بشر و حتی تغییرات طبیعت؛ آنقدر زیاد و زیاد و زیاد شده که لحظه به لحظه‌ی ما را پر کرده که جز تندی آن تازگی، درکی از آن به جا نمی‌ماند؛ در واقع زمان و حجم زیاد این وقایع مانع از ادراک کامل آنها می‌شود. حالا راحت بنشین، یک لیوان چای و یک نفس عمیق، باز هم، باز هم، باز هم، همین طور ادامه بده... بعد خوندن و فکر کردن به شعرهای خواجه‌پور می‌چسپه! نوشته «یک خیابان خفن» اثر ریحانه رهنورد نقد شد. متن

چون طارهایی که از این رمل می‌کنند نبودن تر اتفاق است هر روزه



۶۴۱

